

فهرست مطالب

مقدمه مترجمان..... ۱

تعامل های میان حکمرانی و رشد

۱. نهادها مهم اند..... ۷۳
۲. دستورالعملی کلی برای بهبود بخشیدن به نهادها وجود ندارد..... ۷۴
۳. از دام های پنهان اصلاحات سیاسی آگاه باشید
و تنگناهای اقتصاد سیاسی را بشناسید..... ۷۵
۴. از سیاست هایی که حامیان سیاسی جدید و بالقوه
خطرناک ایجاد می کنند، بپرهیزید..... ۷۷
۵. رشد بدون کالاهای عمومی، سخت یا غیرممکن است..... ۷۸
۶. حامی باز و گشاده بودن و شفافیت باشید..... ۷۸

خشونت و نظم های اجتماعی: چارچوبی مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب شده بشری

۱. مقدمه..... ۸۰

۲. چارچوب مفهومی..... ۸۱

۳. توسعه اقتصادی و سیاسی..... ۸۸

تفکر در باب حکمرانی

۱. حکمرانی به عنوان هدف..... ۹۲

۲. حکمرانی به مثابه ابزار..... ۹۳

۳. اصلاح حکمرانی در خدمت رشد..... ۹۴

۴. احتساب از تله بهترین راه عمل کردن..... ۹۵

۵. سبک سنگین کردن..... ۹۷

۶. نکات نتیجه گیری..... ۹۹

درباره ارتباط میان ابعاد سیاسی و اقتصادی توسعه چه میدانیم؟

۱. مرور و تعریف ها..... ۱۰۲

۲. ارتباط های علی..... ۱۰۴

۳. درون زایی و حلقه های بازخورد..... ۱۰۶

۴. راهبردهای توسعه..... ۱۰۸

۵. نتیجه گیری..... ۱۱۱

مقدمه

معمول و متداول این است که در کلاس‌های توسعه دوره‌های تکمیلی، متن‌هایی که معرفی می‌کنم عمدتاً به جز مقاله‌ها بر دو کتاب اصلی متمرکز می‌شود که یک کتاب ناظر بر بحث‌های نظری در زمینه توسعه است و کتاب دیگر هم وجوه اجرایی عملی مسائل مربوط به توسعه را مورد توجه قرار می‌دهد.

به طور سنتی به ویژه از زمانی که کتاب درخشان و ممتاز "فهم فرایند تحول اقتصادی" انتشار پیدا کرد، همیشه در زمینه بحث نظری این کتاب را به عنوان منبع اصلی معرفی می‌کنم و تا همین اواخر نیز به عنوان منبعی که وجوه اجرایی عملیاتی را مورد توجه قرار می‌دهد و جنبه‌های راهبردی و سیاست‌های اجرایی را برجسته می‌کند کتاب درخشان کیت گریفین با عنوان "نظریه‌های اقتصاد توسعه" که به همت استاد ارجمند جناب آقای دکتر راغفر ترجمه و توسط نشر نی منتشر شده را معرفی می‌کردم. اما در اثر بازخوردهایی که از دانشجویان گرامی داشتم که مصرانه می‌خواستند که مسائل بدیع و جدیدتر مورد توجه قرار بگیرد به کمک تعدادی از دانشجویان عزیز دوره دکتری در انجمن علمی دانشکده، یک مرور تقریباً فراگیر از مهمترین منابع‌هایی که در دوره‌های تحصیلات تکمیلی در دانشگاه‌های ممتاز دنیا تدریس می‌شوند انجام دادیم تا به عنوان منبع‌های اصلی کلاس معرفی شوند. چیزی که در این جستجو جلب توجه کرد این بود که تقریباً همه دانشگاه‌های بسیار مهم، در معرفی منابع کلیدی درس اقتصاد توسعه در دوره‌های تحصیلات تکمیلی یک کتاب بسیار کوچک و کم حجم کمتر از ۳۰ صفحه‌ای را معرفی می‌کردند. ما به لطف دوستان این کتاب را تهیه کردیم و در کمال شگفتی دیدم که یک نوآوری بسیار خارق‌العاده‌ای در این متن صورت گرفته که انگیزه‌ای شد برای ترجمه این کتاب تا به عنوان یک راهنمای آموزشی منحصر به فرد معرفی کنم ابتکار بسیار مهم و خارق‌العاده‌ای که در این کتاب مشاهده شده این بود که بر اساس این ایده‌ی محوری

تهیه شده که شیوه مناسب برنامه‌ریزی برای توسعه تابعی از درکی است که در هر زمان معین از توسعه اتفاق می‌افتد. سعی کرده پیوندی عمیق میان نظر و عمل در قله معرفت توسعه تا این زمان عملیاتی کند.

این امر یکی از حیاتی‌ترین عرصه‌های مغفول در آموزش، پژوهش و طراحی عملی برنامه‌های توسعه در کشورمان محسوب می‌شود این کتاب که به همت بانک جهانی تهیه شده از جنبه آموزشی نیز یک ابتکار منحصر به فردی را اجرا کرده که امیدوارم بتوانیم در این مقدمه به نحو بایسته‌ای فلسفه و پیام اصلی آن را مطرح کنیم و از این طریق با کمک دانشجویان گرامی این امکان فراهم شود که از این نظریک ارتقاء در تلاش‌های سازمان یافته آموزشی جهت فهم مسائل توسعه و برنامه‌ریزی و بایسته‌های آن در کشورمان پدیدار شود. مسئله از این قرار است که به این اعتبار که طی دو دهه گذشته چهار متفکر بزرگ و ممتاز، دیدگاه‌ها و نظریه‌هایی در زمینه توسعه ارائه کرده‌اند که از جنبه‌های نظری و اجرایی عملیاتی با بیشترین استقبال در سطح جهان روبه‌رو شده، بانک جهانی به اعتبار کتاب‌های درخشان و ممتاز این چهار متفکر بزرگ که خوشبختانه آرای هر چهار نفر هم به فارسی ترجمه شده است، از آن‌ها خواسته که خودشان برای این که در کوتاه‌ترین متنی ممکن یک فهمی از کانون‌های اصلی پیام‌های آن آثار به شدت مورد توجه قرار گرفته پدیدار شود و سازوکارهای حرکت به سمت برنامه‌ریزی در چارچوب ایده‌های محوری این کتاب‌ها موضوعیت پیدا کند، مقاله‌های کوتاه ۲ تا ۵ صفحه‌ای را تدارک ببینند و آن ایده‌های محوری را در این کادری که اشاره کردم مطرح و برجسته کنند.

در دانشگاه‌های بزرگ دنیا که این کتاب را معرفی کرده بودند این معرفی اجمالی دیدگاه‌های راهبردی از کانال این چهار نویسنده بزرگ که عبارتند از داگلاس نورث، دارون عجم‌اگلو، دنی رودریک و فرانسیس فوکویاما انجام شده است. که آن کتاب‌ها همگی در طول دوره آموزشی خوانده شوند و بحث‌ها بر محور این کتاب فشرده ساختار بندی شود. و در کلاس‌ها بحث‌های گروهی روی موارد کلیدی متمرکز گردد.

عنوانی که بانک جهانی برای این کتاب فشرده در نظر گرفته؛ "تصمیم‌گیری در باب حکمرانی، رشد و توسعه" است و به شرحی که اشاره کردم مقاله‌هایی به قلم آن چهار بزرگ مطرح شده در معرفی و تشریح نکات کلیدی آن آثار که توسط هریک از این چهار نفر نوشته شده و مورد توجه جهانی قرار گرفته می‌باشد. در شرح و بسط این کتاب کوچک

نوشته شده است در این مقدمه محوری را که انتخاب کرده-ام این است که ببینیم ما به عنوان دانش‌پژوهان جهان‌سومی در یک اقتصاد رانتی توسعه‌نیافته مانند ایران، نحوه روبرو شدنمان با این کتاب چگونه باید باشد تا بتوانیم بیشترین بهره‌مندی را از آن داشته باشیم. ضمن آنکه مقایسه میزان جدی بودن این درس در دانشگاه‌های بزرگ دنیا نیز به اعتبار آنچه در عمل تحت عنوان این درس در کشورمان دنبال میشود نیز به سهم خود عبرت آموزی‌های خاصی دارد. که باید امیدوار بود به اندازه اهمیتی که اصل مساله دارر نظام رسمی آموزش و پژوهش ما جدی گرفته‌شود.

در ادامه ابتدائاتی درباره ابعاد اهمیت بانک جهانی در عرصه‌های اندیشه و برنامه‌های عملی توسعه مطرح می‌شود که ناظر بر توضیح نقش بانک در ترویج اندیشه توسعه آثار آن بر قاعده گذاری‌های اقتصادی کشورهای در حال توسعه در این زمینه، اثر بانک بر الگوی تخصیص منابع در مسیر توسعه و بالاخره نقش گزارش‌های تخصصی سالانه بانک جهانی درباره توسعه خواهد بود. سپس ذیل عنوان توسعه به مثابه یک سطح تحلیلی جدید فراتر از تحلیل‌های خرد و کلان درباره نیاز به مشخص شدن تکلیف هر جامعه توسعه خواه با مفهوم، پایه نظری و شاخص‌های مناسب برای سنجش و اندازه‌گیری توسعه نکاتی مطرح می‌گردد و پس از آن نکته‌هایی درباره ضرورت و اهمیت برخورد روش‌شناختی با مساله توسعه و به‌ویژه خلاهای معرفتی بین رشته‌ای برای دستیابی به درک عالمانه از آن بحث می‌شود و در قسمت پایانی نکته‌هایی درباره اصل این کتاب در معرض دید و قضاوت مخاطبان گرامی قرار خواهد گرفت.

الف: ابعاد اهمیت بانک جهانی در اندیشه و عمل توسعه

در این زمینه در نهایت اجمال می‌توان گفت که حداقل از سه جنبه در نظریه و عمل مربوط به توسعه، بانک جهانی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای طی بالغ بر نیم قرن گذشته داشته و به نظر می‌رسد که با انعطاف‌هایی بانک جهانی از خود به ویژه طی سه دهه گذشته نشان داده و به اعتبار آن انعطاف‌ها اعتباری که مطالعات بانک جهانی در این زمینه پیدا کرده است نیازمند یک مرور جدی است تا شاید بتوانیم امیدوار باشیم که با این آشنایی اجمالی بهره‌مندی موثرتری برای دنبال کردن عالمانه تر و موثرتر سرنوشت خودمان داشته باشیم.

برداشت ما این است که چهار بعد اهمیت بانک جهانی برای نظر و عمل در زمینه توسعه به ترتیب عبارتند از؛ نقش بانک جهانی در ترویج اندیشه توسعه، نقش بانک جهانی در زمینه تأثیرات به نسبت گسترده‌ای که در زمینه سمت و سو دادن به قاعده‌گذاری‌های توسعه در کل جهان مطرح است، نقش بانک جهانی از موضع تأثیرگذاری بر الگوی تخصیص منابع برای توسعه و بالاخره نقش بانک جهانی از طریق انتشار انواع گزارش‌ها بر محور حیاتی‌ترین مسائل توسعه که در گزارش‌های توسعه جهانی سالانه می‌توان آن‌ها را ردگیری کرد.

برای تشریح این چهار محور کافی است یادآوری شود که بانک جهانی یکی از محصولات یا مصوبه‌های کنفرانس برتون وودز است که هدف آن در واقع جایگزینی نظم انگلیسی حاکم بر جهان با نظم آمریکایی حاکم بر جهان بوده است. در کنفرانس برتون وودز برای جایگزینی این دو نظم مورد اشاره پیش‌بینی شده بود که سه سازمان بین‌المللی برای ساماندهی امور اقتصادی در راستای منافع آمریکا پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شوند که به ترتیب عبارت بودند از؛ صندوق بین‌المللی پول^۱، بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه^۲، و سازمان بین‌المللی تجارت^۳. نکته بسیار مهم و جالب این است که صندوق بین‌المللی پول تقریباً به همان صورت از آغاز تأسیس تا کنون همچنان به قوت خود باقی است و کم و بیش در همان چارچوب مشغول ایفای نقش خود است. بانک بین‌المللی بازسازی و توسعه که با هدف پشتیبانی مالی از مسئله بازسازی برای کشورهای جنگ‌زده پس از جنگ جهانی دوم تأسیس شده بود بعد از این که آن مأموریت را خاتمه داد، فعالیت‌هایش متوقف نشد و با تغییر نام و با عنوان بانک جهانی در واقع تأمین مالی برای توسعه را به عنوان هدف راهبردی جدید خود برگزید و از آن زمان تا امروز هم همچنان در همین زمینه مشغول به فعالیت است. سازمان بین‌المللی تجارت هم به اعتبار این که آمریکایی‌ها با محتوای اساسنامه‌ای که با فشار اکثریت اعضای برتون وودز به تصویب رسیده بود مخالفت داشتند و آن اساسنامه را مغایر با منافع آمریکا می‌دانستند عملاً از طریق کارشکنی‌هایی که کردند اجازه شکل‌گیری ITO را ندادند و بعد از چهار پنج سال

1. IMF International Monetary Fund

2. IBRD International Bank for Reconstruction and Development

3. ITO International Trade Organization

وقفه در سال ۱۹۴۹ میلادی به عنوان سازمان جایگزین برای تنظیم مناسبات تجاری بین‌المللی گات^۱ را معرفی کردند. نکته راهبردی در این زمینه این است که اگر سازمان بین‌المللی تجارت تشکیل می‌شد، چون یک سازمان زیرمجموعه نظام ملل متحد می‌بود می‌بایست با قاعده یک کشور یک رأی اداره بشود و این یکی از آن نکته‌های کلیدی بود که باعث می‌شد در واقع سمت‌گیری‌های اصلی ITO عملاً معطوف به مسائل و نیازهای کشورهای در حال توسعه شود و این با منافع آمریکا مغایرت داشت و بنابراین آن‌ها به جای یک سازمان زیر نظر سازمان ملل متحد، گات را معرفی کردند که در واقع از منظر این بحث سپردن امر خطیر تجارت جهانی به آمریکا از طریق جایگزین کردن یک موافقتنامه عمومی با یک سازمان بین‌المللی زیر مجموعه نظام ملل متحد بود و چون موافقت نامه عمومی بود، در آن‌جا دیگر آن نگرانی در باب نحوه اداره و جهت دهی به تجارت جهانی وجود نداشت و آن مجموعه بر اساس قاعده UN یعنی یک کشور یک رأی اداره نمی‌شد و آن‌ها توانستند کارهای مربوط به نظم‌دهی به تجارت بین‌المللی را در راستای اهداف کشورهای قدرتمند و با محوریت آمریکا جلو ببرند و گات از طریق طی مسیری که شرح و بسط آن خیلی طولانی است و در کتاب آثار فرهنگی عضویت ایران در گات به تفصیل تشریح شده است، به اعتبار این که در واکنش به تأسیس گات کشورهای در حال توسعه با سازماندهی رهبران جنبش عدم تعهد بعد از یک مبارزه طولانی و فرساینده نهایتاً توانستند آنکتاب^۲ را به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل برسانند در نیمه اول دهه ۱۹۶۰ میلادی در واقع اکثریت قاطع کشورهای عضو سازمان ملل از این طریق علی‌رغم همه کارشکنی‌هایی که توسط قدرت‌های بزرگ اقتصادی شد توانستند برپایی یک کنفرانسی را به تصویب برسانند که به نوبه خود یک تأسیس جدید بود و به جای تعرفه و تجارت، بحث تجارت و توسعه را مورد توجه قرار می‌داد. نهایتاً با فراز و فرودهای گسترده‌ای که از حوصله بحث ما خارج است انکتاب تاسیس شد و علاوه بر انتشار گسترده ادبیات انتقادی مربوط به رابطه تجارت و توسعه آثار قابل اعتنایی در مهار زورگویی‌ها و سوگیری‌های گات به همراه داشت اما به تدریج به دلایل و علل پرشمار از قدرت چانه زنی آن با گات کاسته شد و در نهایت طی یک فرایند بسیار پیچیده گات در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ میلادی جای خود را

1. GATT General Agreement for Tariffs And Trade

2. United Nations Conference on Trade and Development (UNCTAD)

به سازمان تجارت جهانی^۱ داد که نهایتاً یک سازمان زیرنظر سیستم ملل متحد شد و البته در این فاصله تقریباً ۵۰ ساله همه آن تضمین‌هایی که نیاز بود تا این سازمان در کادری فعالیت کند که منافع قدرت‌های بزرگ اقتصادی دنیا را در اولویت و در مرکز توجه خودش قرار بدهد پدیدار شد و به این ترتیب آن‌ها توانستند یعنی اجازه دادند که تجارت جهانی در کادر قاعده‌ی UN تشکیل شود و الان هم WTO در همان کادر فعالیت می‌کند. پیچیدگی این فعل و انفعالات به اندازه‌ای است که با قاطعیت می‌توان گفت فهم آنچه که در اقتصاد سیاسی بین الملل در جریان است بدون درک این فرایندها ناممکن است. از زمان ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی برای جهت‌گیری‌ها و طرز عمل آنها عموم پژوهشگران اقتصاد سیاسی توسعه یک نقطه عطف قائل هستند که آن نقطه عطف هم ظهور بحران بدهی‌ها در اولین سال‌های دهه ۱۹۸۰ میلادی بود. که در اینجا از شرح و بسط آن چه که از جنبه نظری و عملی بر سر کشورهای در حال توسعه آمده است صرف‌نظر می‌کنم و اجمالاً روی این نکته تمرکز می‌کنم که از این نقطه عطف به بعد، هم صندوق بین المللی پول و هم بانک جهانی یک جایگاه بسیار مؤثرتری در سرنوشت توسعه در کشورهای توسعه نیافته پیدا کردند و این جایگاه هم به اعتبار شکل‌گیری بحران بدهی‌ها و احاله یک مأموریت راهبردی توسط کشورهای عضو گروه هفت که مشترکاً بیش از ۵۰ درصد سهم را هم در اداره صندوق بین المللی پول دارند و هم در اداره بانک جهانی، منجر شد به این که با مشارکت این دو، برنامه تعدیل ساختاری به عنوان برنامه‌ای که هدف آن حل و فصل بحران بدهی‌ها از موضع کشورهای قدرتمند و طلبکار بود شروع شد.

برنامه تعدیل ساختاری برنامه‌ای بود که به تفصیل درباره آن در کتاب اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری بحث شده و در اینجا بدون ورود به جزئیات، ادعای من این است که چه در مورد کل کشورهای در حال توسعه و چه در مورد به خصوص ایران یک پژوهشگر با کیفیت و صاحب صلاحیت نمی‌تواند درک عالمانه، عمیق و آسیب‌شناختی از چرایی استمرار و بازتولید توسعه نیافتگی در کشورهای در حال توسعه داشته باشد الا این که به یک سطوحی از بنیه تحلیلی در شناخت برنامه تعدیل ساختاری رسیده باشد. در این جا وارد جزئیات این برنامه نمی‌شوم، ولی علاقمندان را دعوت می‌کنم که کتاب "اقتصاد

1. World Trade Organization (WTO)

ایران در دوران تعدیل ساختاری" را به عنوان یکی از منابع تالیفی موجود در کشورمان مورد مطالعه قرار بدهند که به طور مشخص ارزیابی‌های روش شناختی و تجربی به ویژه بر محور تجربه ایران را در این کتاب میتوان مشاهده کرد و می‌توان آن را مورد بهره‌برداری قرار داد. اجمال ماجرا این است که از طرف نظام سازمان ملل متحد دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ میلادی به عنوان دهه‌های فاجعه‌زده یا دهه‌های از دست رفته مطرح شد و این در واقع بازتاب و انعکاس ارزیابی اکثریت قاطع کشورهای جهان از تجربه اجرای برنامه تعدیل ساختاری تحت فشارهای کشورهای طلبکار و از کانال صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بود.

در کتاب "اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری" با جزئیات توضیح داده‌ام که شدت فاجعه‌آفرینی‌های انسانی اجتماعی و محیط‌زیستی برنامه تعدیل ساختاری کار را به جایی رساند که با فشار سازمان‌های دارای گرایش‌های انسانی و اجتماعی در سیستم UN، مانند یونیسف، یونسکو، ILO، UNHCR و از این قبیل، در سال ۱۹۸۷ میلادی یک اجلاس از رهبران همه سازمان‌های بین‌المللی تحت نظام ملل متحد در ژنو برگزار شد و نتیجه آن اجلاس سطح بالا این شد که رهبران صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را از سال ۱۹۸۷ به بعد ملزم کردند که برنامه‌های کلاسیک تعدیل ساختاری را بازسازی و تعدیل کنند و عنوانی که به عنوان مصوبه آن اجلاس به رهبران صندوق و بانک جهانی ابلاغ شد این بود که از این به بعد باید برای حل و فصل بحران بدهی‌ها در راستای منافع کشورهای طلبکار و به طور مشخص گروه هفت تعدیل با چهره انسانی در دستور کار صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی قرار گیرد، و اگر دقت کرده باشید از سال ۱۹۸۷ بعد و در راستای طراحی برنامه تعدیل با چهره انسانی آن‌ها ایده‌ی تورهای ایمنی را هم به برنامه‌های استاندارد تعدیل ساختاری اضافه کردند و به اعتبار به رسمیت شناخته شدن فاجعه‌های انسانی اجتماعی و محیط‌زیستی رخ داده قرار بر این شد که در عین حال که روی همان استانداردهای تضمین‌کننده منافع طلبکارها پافشاری می‌کنند در عین حال تمهیداتی برای رسیدگی به اوضاع و احوال فقیرترین و به قول خودشان آسیب‌پذیرترین افراد در کشورهای در حال توسعه هم اندیشیده شود. مسئله بسیار حیاتی و مهمی که در واقع منجر به یک چرخش بنیادی در بانک جهانی شد این بود که تحت آن فشارها و نقدهای بسیار رادیکالی که روی این سازمان‌ها استوار شد پس از کش و قوس‌هایی که

شرح و بسط آن نیز بسیار جالب است در نهایت برای اولین بار بانک جهانی در سال ۱۹۹۷ گزارش توسعه جهانی آن سال را به مسأله نقش دولت در جهان متحول، اختصاص داد انتشار این گزارش نقطه عطفی در تاریخ بانک جهانی محسوب می‌شود، به این دلیل که بانک جهانی در این گزارش در کادر فشارهایی که به کشورهای در حال توسعه می‌آورد برای تن دادن به بسته سیاستی موسوم به برنامه تعدیل ساختاری، به انتقاد از خود پرداخت. از جمله نکات بسیار مهمی که در این گزارش مطرح شده [که خوشبختانه توسط موسسه مطالعات و پژوهش‌های بازرگانی به فارسی هم ترجمه شده و هم انتشار یافته] این بوده که آن‌ها پذیرفتند که مسئله فشار برای کوچک‌سازی دولت در کادر ارتدوکسی بنیادگرای بازار کانون اصلی فاجعه‌آفرینی برای کشورهای در حال توسعه بوده است. به شرحی که اشاره شد علاقه‌مندان می‌توانند متن فارسی این کتاب را که یکی از درخشان‌ترین آثار در میان گزارش‌های سالانه توسعه جهانی هست را مستقیماً ملاحظه نمایند. به عنوان کار تکمیلی در جهت پیام‌های محوری این کتاب همچنین می‌توان کتاب "جهانی‌سازی و مسائل آن" را معرفی کرد که نوشته اقتصادشناس بزرگ معاصر جوزف استیگلیتز است. او کتاب "جهانی‌سازی و مسائل آن" را با استفاده از تجربه چندین ساله خود به عنوان قائم مقام بانک جهانی نوشت و نقدها و افشاگری‌هایی که از نقش مخرب صندوق بین‌المللی پول و به ویژه بانک جهانی بر علیه مصالح دور مدت کشورهای در حال توسعه و در راستای منافع گروه‌های کشورهای گروه هفت از طریق برنامه تعدیل ساختاری وجود دارد پرده برداشته و آن هم یک اثر بسیار درخشان و ممتاز و منحصر به فردی است. که البته بهای انتشار آن عزل استیگلیتز از مسئولیت خود در بانک جهانی بود از آن زمان به بعد یعنی از سال ۱۹۹۷ به بعد تقریباً بانک جهانی در هر چهار محوری که به عنوان ابعاد اهمیت این سازمان در اندیشه و عمل توسعه مطرح شده، تلاش کرده تا توصیه‌های منتقدان را جدی‌تر بگیرد و از همین زاویه است که شما می‌بینید از ۱۹۹۷ به بعد بحث در زمینه نهادها، عدالت اجتماعی، فقر، فناوری، دانایی، حکمرانی و از این قبیل به طرز بسیار با کیفیت‌تری نسبت به همیشه تاریخ کارهای پژوهشی و انتشاراتی بانک جهانی در زمینه توسعه مشاهده می‌شود.

یک حیطه بسیار مهم دیگر از ماجرای برنامه تعدیل ساختاری این است که هم صندوق بین‌المللی پول و هم بانک جهانی ادعا می‌کنند این است و در واکنش به ماجرایی

بحران بدهی‌ها حتی منتقدان هم به عنوان یک امتیاز برای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در نظر می‌گیرند، که آنها نسبت به نحوه هزینه کرد منابع وام‌گیری شده بسیار حساس هستند مهم‌ترین وجه اهمیت این نکته مربوط به این واقعیت تلخ است که پس از شناخت اجمالی ریشه‌های بحران بدهی‌ها از جمله این مساله مورد توجه قرار گرفت که رهبران کشورهای در حال توسعه به نام توسعه، وام‌گیری خارجی می‌کردند و به کام فساد و سرکوب‌گری و ضد توسعه از این منابع استفاده می‌کردند، بدنبال افشای فسادهای پرشمار رهبران کشورهای در حال توسعه، مساله وام‌گیری از این دو سازمان بین‌المللی از یک زاویه جدیدی مورد توجه جدی قرار گرفت و آن هم این بود که این‌ها شاید بزرگترین مزیتی که در مقایسه با بانک‌های تجاری بین‌المللی و کشورهای پیشرفته دارند این است که وام‌هایشان را همین‌طوری بر حسب ادعای قانون اصلی نیاز کشورهای متقاضی وام نمی‌دهند، بلکه وام‌ها را به اعتبار برنامه‌های مشخص می‌دهند، کل منابعی هم که تحت این عنوان به عنوان وام در نظر گرفته می‌شود را یکبار نمی‌دهند بلکه این منابع را به صورت تدریجی و با نظارت‌های خودشان و در فرآیند پیشرفت آن پروژه‌هایی که برایشان برنامه مصوب دارند تقدیم می‌کنند. به این ترتیب در واقع از این شیوه تخصیص وام‌ها پیوندی بین فهمی که از توسعه در بانک جهانی پدیدار شده بود با الگوی برنامه‌ریزی مناسب برای تحقق آن فهم پدیدار شد. در این جا با وجود این که بحث بسیار جذاب و مهمی هم هست از ذکر جزئیات خودداری می‌کنم و علاقه‌مندان را دعوت می‌کنم که به کتاب‌های تفصیلی برنامه‌ریزی توسعه مراجعه نمایند. همچنین در ادامه این بحث از آرایه؟؟؟ مفصل درباره تلقی‌هایی که از مسئله برنامه و برنامه‌ریزی در تاریخ علم اقتصاد و به ویژه در دوره پس از جنگ جهانی دوم صورت گرفته بود هم خودداری می‌کنم. دوستانی که علاقه‌مند به این موضوع هستند اخیر می‌توانند به کتابی که در سال ۱۳۷۴ با عنوان "کالبدشناسی یک برنامه توسعه" منتشر کردم مراجعه کنند بحث اساسی در این زمینه این است که در اثر تعامل‌هایی که بین منتقدان و رهبران کشورهای در حال توسعه با بانک جهانی صورت گرفت، شاهد این هستیم که به طور مشخص از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ میلادی بانک جهانی نقش بسیار تعیین‌کننده‌تری در ارتقاء فهم جهانیان از مسئله توسعه و همین‌طور ارتقاء ابعاد و طول و عرض این مسئله برعهده گرفته که انصافاً شرح و بسط این مسئله می‌تواند به عنوان یک موضوع بسیار جذاب و سرنوشت‌ساز پژوهش در نظر

گرفته شود مسئله اساسی عبارت از این است که یک مسیر طولانی در اندیشه توسعه طی شده و طی ۷ دهه گذشته شاهد ظهور تحولات پی در پی در درک از توسعه به اعتبار آشکارشدن کاستی‌هایی که از درک‌های متداول قبلی وجود داشته هستیم. به عنوان مثال از نخستین سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم تا سال‌های اولیه دهه ۱۹۶۰ وقتی که می‌خواستند مسیر حرکت به سمت توسعه را مورد سنجش قرار بدهند معمولاً این سنجش با متر و معیاری به نام رشد اقتصادی صورت می‌گرفت. اما بعد از این که رشد محوری آثار بسیار فاجعه‌آمیزی را به بار آورد از دهه ۱۹۶۰ به این طرف، درک مسلط از توسعه که در کادر توسعه به مثابه رشد اقتصادی بود جای خود را به درکی داد که بر محور توسعه به مثابه رشد همراه با برابری مطرح بود. البته پیچیدگی‌های بسیار گسترده‌ای که در مفهوم برابری و مضمون توسعه‌ای دادن به این برابری وجود داشت باعث شده که از آن زمان تا امروز همچنان این کوشش برای عینیت بخشی به توسعه عادلانه در مرکز توجهات همه اندیشه‌ورزان بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی موثر در سرنوشت توسعه قرار گرفته باشد. به عنوان مثال اگر بخواهیم به لحاظ تاریخی این بحث را جلو ببریم در دهه ۱۹۶۰ وقتی که ایده توسعه عادلانه در کادر رشد به علاوه برابری مطرح شد در آن موقع تصور عمومی تحت تأثیر جان رالز و نظریه عدالت او بر آن بود که منظور از برابری در درجه اول به هیچ وجه برابری مطلق به معنای تساوی تساوی در برخورداری از عایدات رشد، نیست و کانون اصلی برابری توسعه‌گرا را برابری در فرصت‌ها در نظر گرفتند و به علاوه وقتی که گفته می‌شد که منظور از برابری در فرصت‌ها آیا همه انواع فرصت‌ها است یا منتخبی از آن‌ها پاسخی که در دهه ۱۹۶۰ به این پرسش داده شد این بود که برابری در فرصت‌های دسترسی به امکانات آموزشی، بهداشتی و درمانی. وقتی که در نزدیک به دو دهه کشورهای در حال توسعه سهم بسیار قابل اعتنائی از منابع خود را به امور مربوط به ایجاد دسترسی برابر در حیطه خدمات آموزش و سلامت قرار دادند و نتایج بایسته و انتظاری حاصل نشد باز این پرسش پیش آمد که کانون اصلی گرفتاری‌ها کجاست، و به دنبال آن و به ویژه پس از آشکار شدن آثار ضد توسعه و نابرابر ساز برنامه تعدیل ساختاری مسئله‌ی رشد فقرزدا مطرح شد. در ماجرای مطرح شدن ایده رشد فقرزدا در دهه ۱۹۹۰ چند مسئله بسیار حیاتی است که برای فهم بهتر موضوع از جنبه معرفتی می‌تواند بسیار کمک‌کار باشد. همان‌طور که می‌دانید مسئله اول این است که در واقع رویکردهای

رشدمحور به مسئله توسعه تلقی مسلطی که درباره توزیع عایدات رشد عرضه می‌کردند به ساز و کار رخنه به پایین (trickle down) برمی‌گردد و تصور بر این بود که به اعتبار این که به صورت طبیعی و خود به خودی و بدون هر نوع مداخله‌جویی دولت اگر کیک بزرگتری تولید شود در چارچوب ساز و کار رخنه به پایین همه شهروندان را برخوردار خواهد کرد ابتدا کار را جلو بردند اما فاجعه‌هایی که به صورت مبسوط در کتاب "عدالت اجتماعی آزادی و توسعه" شرح داده‌ام در واقع نوعی توافق جهانی پدید آورد که رشدمحوری کلاسیک که در فاصله دهه‌های ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ در دستور کار قرار داشته با دو ناکامی بزرگ روبرو بوده که این دو ناکامی بزرگ عبارت‌اند از؛ عدم توفیق در رفع فقر و عدم توفیق در کاهش نابرابری‌های ناموجه. در واکنش به این مسئله ایجاد فرصت‌های برابر در زمینه خدمات آموزشی و سلامت در دستور کار قرار گرفت که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به اجرا درآمد و چون این کوشش‌ها نیز به هیچ وجه انتظارات بایسته را فراهم نکرد نوعی سرخوردگی پدید آورد که گره خوردن آن سرخوردگی‌ها با بحران بدهی‌ها و شکل‌گیری برنامه تعدیل ساختاری ماچرا را به سمت ناگزیر شدن بخش بزرگی از کشورهای در حال توسعه به اجرای برنامه تعدیل ساختاری کشاند. اما به شرحی که اشاره شد از اواخر دهه ۱۹۸۰ که بحث دهه‌های فاجعه‌آفرین و دهه‌های از دست رفته بر اثر اجرای برنامه تعدیل ساختاری موضوعیت پیدا کرد به تدریج بحث راه‌حل جایگزین مطرح شد که در نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ منجر به شکل‌گیری ایده رشد فقرزدا شد. البته در این فاصله ایده‌های بسیار مهم دیگری مانند توسعه درون‌زا و توسعه پایدار نیز موضوعیت یافت که در یک مرور گسترده‌تر و عمیق‌تر آنها نیز حتماً می‌بایست مطرح و مورد واکاوی جدی قرار گیرند اما در ادامه روند اصلی بحث در ارتباط با مفهوم رشد فقرزدا باید توجه داشت که نکته کلیدی در این زمینه این است که در اثر اجرای برنامه تعدیل ساختاری بخش بزرگی از اقتصاددان‌ها به‌روشنی دریافتند که شتاب بخشیدن به کاهش فقر مستلزم ترکیب همزمان رشد سریع‌تر اقتصادی با کاهش هرچه بیشتر نابرابری‌ها خواهد بود و این در حالی است که در کشورهای با نابرابری اولیه زیاد تحقق الگوی توزیع عایدات رشد اقتصادی به نفع فقیران، با دشواری‌ها و محدودیت‌های بسیار جدی روبرو بوده است. به این اعتبار ایده رشد فقرزدا مطرح شد اما به اعتبار این که در رشد فقرزدا منحصراً کشش فقرزدایی رشد اقتصادی مورد توجه قرار گرفته بود و بسیاری مسائل سرنوشت‌ساز دیگر مثل مسئله

مشارکت، همبستگی اجتماعی، پایداری محیط زیست و از این قبیل مطرح نشده بود بعدها به تدریج با بسط مفهوم رشد فقرزدا ما شاهد شکل گرفتن اصطلاح جدیدی به نام رشد فراگیر شدیم. در چهارچوب ایده رشد فراگیر، به اعتبار تلاش‌های نظری بسیار گسترده و ارزیابی‌های عمیقی که از جمع‌بندی تلاش‌های اجرایی در کشورهای در حال توسعه شده بود این ایده مطرح شد که رشد فراگیر بایستی علاوه بر برجسته کردن جنبه کشش فقرزدایی رشد مسئله چگونگی توزیع مواهب رشد میان همه گروه‌های اجتماعی و بسط دامنه ذی‌نفعان رشد را نیز مورد توجه قرار بدهد. به این ترتیب ایده رشد فراگیر ناظر بر آن رشدی شد که هر دو میانگین فرصت‌های در دسترس جامعه برای بهبود رفاه اقتصادی و چگونگی توزیع این فرصت‌ها بین همه گروه‌های جمعیت را مورد توجه قرار می‌داد. اما در چارچوب این ایده نیز به اعتبار ناکافی بودن و ناکامی نسبی در تحقق اهداف انتظاری در تجربه‌های عملی مسئله این شد که در واکنش به این که در کادر مباحث مربوط به رشد فقرزدا و رشد فراگیر نیز آن چه که انتظار می‌رفت محقق نشد چهار مسئله بسیار حیاتی باعث شد که آرام آرام مفهوم رشد فراگیر جای خود را به مفهوم توسعه فراگیر بدهد. البته در تشریح مبسوط‌تر این مسئله نکته‌ها و مسائل بسیار حیاتی و مهمی وجود دارد که چون آن مسائل در کادر تفکیک عوامل سراسر رشد از عوامل بنیادین رشد در آثار دنی رودریک به طور خاص به صورت مبسوط‌تر و عمیق‌تری مطرح شده از ذکر جزئیات آن خودداری می‌کنم و صرفاً چند مسئله راهبردی که مسئله گذار از ایده رشد فراگیر جای خود را به مفهوم توسعه فراگیر را تسریع کرد را در میان می‌گذارم. یک مسئله بسیار مهم در این زمینه این بود که در گذار از رشد اقتصادی به رشد فراگیر در واقع دو مسئله راهبردی سخت مورد توجه قرار گرفت که یکی از آن‌ها غیرفقرزدا بودن رشد اقتصادی بود و مسئله بسیار مهم دیگر نیز غیراشتغال‌زا بودن برنامه‌های رشد اقتصادی بود البته شرح و بسط این که چرا این برنامه‌ها این ویژگی‌ها را پیدا می‌کردند موضوع را مرتبط می‌کند با مسئله صورت‌بندی مفهوم جهش در رشد اقتصادی از کانال جذب سرمایه خارجی که با وجود شکل‌گیری بحران بدهی‌ها آن جهش هم عملاً اتفاق نیفتاد و یک مسئله سومی پدید آمد به نام وابستگی عمیق یافته به واردات برای تحقق رشد که ریشه اصلی آن را از کانال جذب سرمایه خارجی به شکل و شمایلی که عملاً در دستور کار کشورهای در حال توسعه قرار گرفته بود می‌توان توضیح داد و شرح و بسط آن را می‌توانید

در کتاب وام، دام توسعه نیافتگی اثر ممتاز خانم سوزان جورج ردگیری کنید در واقع این رویکرد جدید با دستاوردی به نام ارز؟ بری فزاینده رشد اقتصادی به آن دو مسئله اولی به عنوان کاستی‌های مسئله گره خورد و چند مشکل جدید به گرفتاری‌های قبلی کشورهای در حال توسعه اضافه کرد که یکی این بود که آن الگوی رشدی که متکی به وام‌گیری خارجی بود به جای این که اهداف توسعه را محقق کند عملاً گستره و عمق وابستگی به دنیای خارج و مشروط کردن همان رشد غیرفراگیر را به اراده خارجی‌ها موضوعیت بخشید و در عین حال نافر جام ماندن کوشش‌های معطوف به انتقال فناوری در کشورهای در حال توسعه این نکته را هم برجسته کرد که رشد اقتصادی حاصله علاوه بر تشدید بحران فقر گسترده در مهار عقب‌ماندگی‌ها یا کاستن از آن‌ها هم چندان توفیقی نداشته است. به این ترتیب این چهار مولفه یعنی؛ غیرفقرزدا بودن رشد اقتصادی، غیراشتغال‌زا بودن آن، وابستگی‌آفرینی و تعمیق‌کننده عقب‌ماندگی بودن آن‌ها باعث شد که افق‌های جدیدی بر روی دید متفکران و استراتژیست‌های توسعه پدیدار شود. در عین حال ما با پدیده‌های جدیدتری هم به عنوان دستاوردهای نظری و عملی در این حیطه روبرو بودیم. برای مثال از آغازین سال‌های دهه ۱۹۹۰ ایده توسعه انسانی مورد توجه قرار گرفت و از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ ملاحظات مربوط به انقلاب دانایی و موضوعیت پیدا کردن ابعاد بی‌سابقه‌ای از رقابت میان شرکت‌ها و کشورها از یک طرف و روبرو شدن کشورهای جهان به صورت عمومی با پدیده نابرابری‌های فزاینده در یک ابعاد بی‌سابقه و فاقد تجربه مشابه در گذشته - چه در درون کشورها و چه بین کشورها - مطرح شد و به این ترتیب تلاش‌های جدیدی برای مطرح کردن یک درک جدید از توسعه را به مثابه یک نیاز ضروری پدیدار کرد. گام نخست در مواجهه با این مسائل تلاش‌هایی بود که در زمینه جامعیت‌بخشی به مفهوم توسعه انسانی در کادر اهداف توسعه هزاره مطرح شد و در آن سه مولفه سخت مورد توجه ویژه قرار گرفت که بر محور توسعه هزاره هدف‌گذاری‌ها روی بهبود ابعاد درآمد رفاه و ابعاد غیردرآمدی برای رفاه و مسئله بهبود توزیع عادلانه عایدات رشد متمرکز شد. مسئله بسیار مهم بعدی توجه به وجوه فرافردی نابرابری در برخورداری از مواهب توسعه در این کادر عمده شد و حرکت به سمت محو نابرابری‌های اقلیم بنیاد و گروه بنیاد که ناظر بر نابرابری‌های جنسیتی، قومیتی، عقیدتی و از این قبیل بود و همین‌طور محور قرار گرفتن نابرابری‌های مربوط به عاملیت شهروندان در دستور کار قرار گرفت و به این ترتیب در کادر

این درک جامع‌تر از مفهوم توسعه انسانی حسب اهداف توسعه هزاره، علاوه بر دستاوردهای عادلانه در زمینه‌های سلامت و آموزش اهداف دیگری مثل برابری جنسیتی، دستاوردهای معطوف به پایداری محیط‌زیست و همین‌طور توسعه اجتماعی که فراتر از تأکید بر عاملیت شهروندان، مسئله عدالت اجتماعی فراگیر را نیز مطرح می‌کند هم اضافه شد و به این ترتیب بستری فراهم گردید برای اینکه ما یک گذار بسیار مهم دیگر را هم تجربه کنیم و آن‌هم عبارت از گذار از مفهوم رشد فراگیر به مفهوم توسعه فراگیر بود. در نهایت اجمال بر حسب ذخیره دانایی موجود این بحث مطرح است که در کادر ایده توسعه فراگیر نسبت به رشد فراگیر ما با دو تمایز بنیادی روبه‌رو هستیم که تمایز اول عبارت است از برجسته‌کردن اهمیت ابعاد غیردرآمدی رفاه به جای تمرکز صرف بر وجه درآمدی رفاه، که به این ترتیب گستره و عمق مسائلی که مورد توجه قرار می‌گیرد را بیشتر می‌کند. تمایز دوم هم تمرکز بر نحوه توزیع دستاوردها در تمامی ابعاد اقتصادی و غیراقتصادی به جای تمرکز صرف بر میانگین‌ها و به منظور احتراز از فرو افتادن استراتژیست‌ها و برنامه‌ریزان توسعه از دام میانگین‌هاست که در واقع بحث توسعه فراگیر را با یک جایگاه بسیار پیچیده‌تر و البته رفیع‌تری روبرو می‌کند و از دل این مباحث مفهوم نابرابری‌های ساختاری به مثابه نابرابری‌های گروه‌بنیاد که مانع تحرک اجتماعی افراد شده و آن‌ها را از دستاوردهای رشد توسعه محروم می‌کند به مثابه تمایز سوم توسعه فراگیر در مقایسه با رشد فراگیر مطرح شد و بالاخره تمایز چهارم هم ناظر بر این مسئله بود که در مطالعات رشد و حتی در مطالعات رشد فراگیر و به ویژه در مدل‌سازی‌های بین‌کشوری گرچه اهمیت عوامل گوناگون همچون سلامت، آموزش، همبستگی اجتماعی، محیط‌زیست، حکمرانی و از این قبیل به رسمیت شناخته می‌شود اما باید توجه داشت که در این مطالعات همچنان، اصل، رشد اقتصادی در نظر گرفته می‌شد و به همه آن مولفه‌ها از زاویه میزان تأثیرگذاری بر رشد توجه می‌شد و این در حالی است که در مطالعات توسعه فراگیر هر کدام از این ابعاد مورد توجه، به عنوان یکی از لازمه‌های دست‌یابی به زندگی با کیفیت و سالم مطرح شده است. به عبارت دیگر در مطالعات توسعه فراگیر موارد ذکر شده در بالا دارای ارزش ذاتی هستند نه ارزش ابزاری.

ملاحظه می‌گردد که این مسیری که به ویژه بانک جهانی در زمینه توسعه طی کرده چه مسیر پر فراز و نشیبی است و بنابراین آگاهی‌ها در زمینه این مسائل و نقش منحصر

به فرد و بسیار گسترده‌ای که بانک جهانی از این زاویه بازی کرده می‌تواند به عنوان پایان‌دهنده بحث ما درباره ابعاد اهمیت بانک جهانی در نظر گرفته شود.

توسعه به مثابه یک سطح تحلیلی مستقل

همان‌طور که مکرراً طی دو دهه گذشته گوشزد کرده‌ام ما با یک مشترک لفظی به نام اقتصاد روبرو هستیم که در طی یک مسیر به نسبت طولانی از دل این مشترک لفظی سه سطح تحلیلی متفاوت زاییده شده که به ترتیب عبارتند از: تحلیل‌های سطح خرد، تحلیل‌های سطح کلان و تحلیل‌های سطح توسعه.

در مورد مسیری که در این زمینه در تاریخ علم اقتصاد طی شده به ویژه در کتاب‌های اقتصادسیاسی توسعه در ایران امروز و عدالت اجتماعی، آزادی و توسعه در ایران امروز بارها صحبت کرده ایم و روی این مسئله تمرکز کرده ایم که به رسمیت شناخته شدن دانش توسعه به مثابه یک رشته علمی و یک سطح تحلیلی مستقل از تحلیل‌های سطح خرد و سطح کلان در قلمرو علم اقتصاد، از زوایای متعددی مورد توجه قرار گرفته که ویژگی مشترک همه آن زوایا این است که در این باره بحث می‌کنند که چه ملاحظه‌های نظری و چه ملاحظه‌های عملی پدیدار شد که همگان را به این جمع‌بندی رساند که تحت یک شرایط خاصی که ما اسم آن را شرایط کشورهای تازه استقلال یافته یا در حال توسعه می‌گذاریم، استفاده از ابزارهای تحلیلی سطح خرد و سطح کلان از یک طرف قادر به برآورده کردن انتظارات تئوریک نبود و از طرف دیگر می‌توانست با سوء کارکردها و بحران‌آفرینی‌های بسیار پرهزینه هم روبرو شود. در این ماجرا حداقل هفت پارادوکس مطرح شده که بر اساس این هفت پارادوکس توضیح داده می‌شود که چگونه و از چه زوایایی متفکران و اندیشه‌ورزان علم اقتصاد در یک جریان تدریجی تاریخی به این جمع‌بندی رسیده‌اند که به یک سطح تحلیلی جدیدی به نام توسعه نیاز است که خاستگاه تاریخی، ابزارهای تحلیلی، پرابلماتیک و البته روش‌شناسی خاص خود را دارد. یکی از مهم‌ترین پارادوکس‌ها در این زمینه پارادوکس رهنمودهای واحد و دستاوردهای متعارض بود. در این زمینه در تمام کشورهای در حال توسعه شاهد این بوده ایم که وقتی که با تکیه بر ابزارهای خرد و ابزارهای کلان توصیه‌ها و رهنمودهایی بر اساس تجربه‌های موفق در کشورهای صنعتی به کشورهای در حال توسعه داده می‌شد آن‌چه که در این کشورها ظاهر می‌شد

به کلی متفاوت بود از آن چه که در سطح نظری انتظار می‌رفت و در سطح عملی هم در حالی که در خود کشورهای پیشرفته صنعتی آن رهنمودها بر حسب ظهور و بروز مسائل خاص موضوعیت پیدا کرده بود. اما نسبت آن مسائل با شرایط و نیازهای کشورهای در حال توسعه نیز به شدت مبهم بوده و مورد تردید قرار داشت. بی‌شمار مثال در این زمینه وجود دارد و به اعتبار آن بی‌شمار مثال‌ها در واقع با نوعی اتفاق نظر عمومی در مقیاس جهانی روبه‌رو هستیم که اگر یک ابزار سیاستی در یک کشور خاصی تحت شرایط خاصی به نتایج خاصی منجر شده باشد این مسئله هیچ دلالتی برای این که در یک کشور دیگری با شرایط متفاوت هم حتی اگر همان فرایندها طی شود وجود ندارد. بنابراین بر اساس این مسئله که تحلیل‌های سطح خرد و تحلیل‌های سطح کلان ویژگی مشترک‌شان این است که تحلیل‌های خود را از اساس بر تشابه عاملان و بازیگران در واحدهای مختلف در نظر گرفته‌اند، برای شرایط متفاوت به هیچ وجه نمی‌توانند کارآمدی داشته باشند، مگر این که طی یک فرایند تاریخی و بر اساس یک درک عالمانه مبتنی بر یک چارچوب نظری قابل دفاع و تجارب عملی در کشورهای در حال توسعه بستری فراهم شود که در اثر تشابه شرایط، رهنمودهای واحد، نتایج معینی را به صورت یکسان حاصل کنند.

شاید در تاریخ علم اقتصاد برای اولین بار به صورت روشمند و عالمانه این مسئله از سوی نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان مورد توجه قرار گرفت و نظریه‌پردازان این مکتب در برابر آن ایده کلیدی یا داعیه محوری تحلیل‌های سطح خرد که آن موقع در چارچوب آموزه‌ی Mono Economy مورد استفاده قرار می‌گرفت، نقدهای روش‌شناختی بسیار حیاتی‌ای را مطرح کردند راجع به این که با توجه به چه دلایل و ملاحظه‌هایی قاعده‌گذاری‌هایی که در سطح خرد و در چارچوب آموزه‌های Mono Economy به عنوان علم اقتصاد مطرح می‌شد برخلاف داعیه‌های بنیادگرایی بازار به هیچ وجه خصلت جهان شمول نمی‌تواند داشته باشد و به همین خاطر هم مکتب تاریخی آلمان در برابر ایده جهان‌شمول‌پنداری رهنمودهای اقتصاد سنتی، و در برابر ادعای بحث از قاعده‌مندی‌های یکسان مورد ادعای جهان‌شمول‌پندانان، ایده راهبردی، رهنمودهای یکسان برای شرایط یکسان را مطرح کردند و با تکیه بر ابزارهای تحلیلی تاریخی نشان دادند که در هیچ یک از کشورهای با شرایط متفاوت از انگلستان تن در دادن به رهنمودهای اقتصاد سنتی نمی‌تواند انتظارات تنوع‌یك را برآورده کند بلکه بر عکس منشأ دستاوردهای متعارض هم خواهد شد. البته به

تدریج و به صورت فزاینده از هنگامی که دانش توسعه به صورت یک رشته علمی مستقل موضوعیت پیدا کرد، متفکران و اندیشه‌ورزان بزرگ توسعه بحث‌های مکتب تاریخی آلمان را در زمینه پیامدهای تلقی جهانشمول‌پنداری گزاره‌های علم اقتصاد با بسط و گسترش بیشتری مطرح کردند.

فردریک لیست در کتاب درخشان خود با عنوان "نظام ملی اقتصاد سیاسی" این بحث را مطرح کرد که اعمال رهنمودهای واحد در شرایط اولیه متفاوت می‌تواند کشورهایی را تا حد مستعمره کشورهای دیگر در بیاورد. این مسئله توسط اقتصادشناسان بعدی توسعه بسط داده شد و گفته شد که مسئله فقط به آن پیامدها عملی مورد توجه اقتصادشناسان مکتب تاریخی آلمان خلاصه نمی‌شود و در سطوح نظری و عملی به صورت ترکیبی یک سلسله پیامدها در اثر تلقی جهانشمول‌پنداری گزاره‌های علم اقتصاد پدید می‌آید. که نیازمند توجه‌ها و دقت‌های ویژه در نظام‌های آموزشی، پژوهش و سیاستگذاری اقتصادی در هر کشور است. یکی از آن مسائلی که مورد توجه قرار گرفت این بود که اگر چنین تلقی‌ای حاکم شود یکی از دلالت‌های کلیدی توهم جهان‌شمول‌پندار؟؟؟ تئوریک احساس بی‌نیازی از مشاهده واقعیت‌ها در جوامع معین و در مقاطع تاریخی معین هست و ما آثار این مسئله را هنوز هم به واسطه استمرار این سازه ذهنی نادرست به وسعت می‌توانیم در کشورهای در حال توسعه نگاه کنیم. این که شما می‌بینید که عموماً کشورهای در حال توسعه ضعف‌های اساسی در بنیان‌های نظام آمار و اطلاعات خود دارند یا از ضعف‌های اساسی در زمینه توجه نهادمند به ثبت و ضبط تجربیات و شکل‌دادن مطالعات عمیق تاریخی دارند یا مطالعات جامعه‌شناسی اقتصادی مورد کاوانه بایسته ندارند یا مطالعات اقتصاد سیاسی بایسته ندارند، ریشه در این دلالت معرفتی بسیار مهم دارد که وقتی که شما گزاره‌های تئوریک را جهانشمول بیندازید دیگر نیازی به مشاهده موارد خاص و ثبت و ضبط تجارب عینی در شرایط زمانی و مکانی معین نخواهید داشت. وقتی که این مسئله آن عوارض را پدیدار کرد پیامد بعدی این است که در کشورهایی که آموزش علم اقتصاد بر اساس توهم جهانشمول-پنداری صورت می‌پذیرد مشاهده می‌کنیم که در ادامه‌ی احساس بی‌نیازی به مشاهده عالمانه‌ی واقعیت‌ها به تدریج و به صورت فزاینده فرهنگ شفاهی جایگزین فرهنگ مکتوب می‌شود و در واقع این مسئله نیز به نوبه خود آثار و پیامدهای گسترده‌ای در همه وجوه حیات جمعی خواهد

داشت. در امتداد مسلط شدن فرهنگ شفاهی ملاحظه می‌شود که در عموم کشورهای در حال توسعه پدیده تکیه بر حافظه در نظام‌های آموزشی به صورت افراطی در تکیه به حافظه به جای فهم روشمند واقعیت‌ها و دور شدن از مشاهده و بنابراین دور شدن از نقد و نوآوری‌های عالمانه و مشارکت در ارتقای بنیه علمی اقتصاد در سطوح سه‌گانه پدیدار می‌شود. یک نکته بسیار مهم و حیاتی دیگر که اول-بار توسط فردریک لیست به عنوان یک عارضه یا پیامد تلقی جهانشمول‌پنداری گزاره‌های علم اقتصاد مطرح شد، پدیدار شدن دوگانگی در میان حوزه‌های اجرایی و آکادمیک در کشورهای در حال توسعه است. فردریک لیست در کتاب درخشان و ممتاز خود با عنوان "اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی: تعارض‌ها و تجانس‌ها" با جزئیات توضیح داده است که چگونه در حوزه‌های اجرایی و حوزه‌های آکادمیک تحت تأثیر این تلقی، فرهنگی پدیدار می‌شود که اصحاب این حوزه‌ها تعامل‌ها با یکدیگر را به آستانه صفر می‌رسانند و هر کدام با یک غرور و نخوتی به خود و به یک دیده حقارتی به طرف دیگر نگاه می‌کنند، به این معنا که اجرائی‌ها بحث‌های آکادمیک را کاملاً موهوم و نامربوط با واقعیت به حساب می‌آورند و آکادمیسین‌ها هم مجری‌ها را افراد بدون دانشی می‌دانند که در غیاب آن توانایی‌هایی که فهم نظری از مسائل ایجاد می‌کند نه قدرت تبیین دارند، نه قدرت پیش‌بینی و نه تجویزهای آن‌ها راهگشایی‌های اجرایی و عملیاتی خاص خواهد داشت. عارضه بسیار مهم دیگری که در چارچوب تلقی‌های جهان‌شمول از گزاره‌های تئوریک اقتصاد در کشورهای در حال توسعه ریشه‌دار شد احساس بی‌نیازی به تحقیق و توسعه و تبدیل آن به یک فعالیت صوری و نمایشی است و این مسأله به خصوص در کشورهای رانتی مانند ایران ابعاد بسیار شکنندگی آور و فاجعه‌سازی را به دنبال دارد. به طوری که حتی بعد از این که نهاد علمی جایگاه خود را به نحو بایسته‌ای نشان می‌دهد آن چه که تحت عنوان تحقیق و توسعه صورت می‌گیرد بیشتر جنبه تظاهر و خودنمایی دارد و به عنوان یک ابزار تزیینی برای قفسه‌های کتابخانه‌های مدیران ظاهر می‌شود و این احساس بی‌نیازی و عدم پابندی عملی به نتایج تحقیق و توسعه می‌تواند دامنه‌های بسیار گسترده‌تر و مخرب‌تری را هم در همه عرصه‌های حیات جمعی داشته باشد مانند تقلیدهای پرهزینه و باورهای کلیشه‌ای راجع به مسائل پیچیده که ایجاد تفاهم درباره مسائل اساسی و سازوکارهای برطرف کردن آن‌ها را به یک ؟؟؟ و ناسزاگویی به یکدیگر به جای بحث و گفتگوی روشمند را به یک

عارضه اجتماعی تبدیل می‌کند که انواع متنوعی از سوء تفاهم‌ها و هزینه‌ها پدید می‌آورد. مسئله بسیار مهم دیگر در چارچوب این مسئله این است که در فرآیندهای اجرایی و عملیاتی، احساس نیاز به ضرورت طی کردن مسیرهای معقول برای هر مسئله جای خود را به کوته‌نگری و شتاب‌زدگی می‌دهد در این زمینه به ویژه سخنرانی ارزشمند زنده‌یاد دکتر حسن حبیبی معاون اول وقت رئیس‌جمهور در سال ۱۳۷۷ در افتتاحیه همایش ۵۰ سال تجربه برنامه‌ریزی توسعه در ایران، که اعترافات و مصرّحات بسیار تکان‌دهنده‌ای را ایشان در این زمینه مطرح کردند، قابل مراجعه است. کما این که پیامد بسیار مهم بعدی این طرز تلقی این است که زیرساخت‌های معرفتی و نرم‌افزاری امور وقتی که فراهم نشده توهم پیمودن ره صد ساله به صورت یک شبه را هم در چارچوب همان کوته‌نگری و شتاب‌زدگی پدید می‌آورد. یکی دیگر از پیامدهای توهم جهانشمول‌پنداری گزاره‌های تئوریک اقتصاد در کشورهای در حال توسعه دوگانگی و تعارضی است که در فرآیندهای تصمیم‌گیری و اجرا پدید می‌آید. بحث‌های بسیار خارق‌العاده‌ای در ادبیات توسعه در این زمینه وجود دارد و این پدیده یعنی دوگانگی مورد اشاره را به عنوان یکی از مهم‌ترین شاخصه‌ها برای تمییز دادن کشور در حال توسعه در برابر کشور توسعه‌یافته محسوب می‌کنند. به این ترتیب که گفته می‌شود در کشورهای پیشرفته فرآیند تصمیم‌گیری به واسطه برخورداری بودن مشاهده عالمانه از یک جایگاه رفیع یک فرآیند طولانی، کند و همراه با وسواس‌های بسیار زیاد برای توجه به کوچک‌ترین و ریزترین جزئیات است اما تصمیم‌هایی که بر اساس چنین دقت‌هایی صورت می‌گیرد وقتی که به اجرا گذاشته می‌شود مشاهده می‌کنیم که در جریان اجرا با یک فرآیند بسیار سریع، کارآمد و کم‌هزینه روبرو هستیم. در حالی که دقیقاً این مسئله به صورت معکوس در عموم کشورهای در حال توسعه قابل مشاهده است، جایی که آن‌ها خیلی سریع و پرتعداد حتی در یک جلسه تصمیم می‌گیرند اما وقتی می‌خواهند این تصمیمات را به مرحله اجرا در بیاورند با انبوهی از مسائل پیش‌بینی نشده روبرو می‌شوند که مسئله اجرا را یک فرآیند بسیار کند، فرسایشی و پرهزینه و مشروعیت‌زدا می‌کند. مسئله بسیار مهم دیگری که از جنبه معرفتی در کشورهای در حال توسعه پدیدار می‌شود این است که نظام معرفت علمی در این کشورها به اعتبار آن تلقی دچار یک واژگونگی می‌شود. به این معنا که کسب معرفت علمی در قالب فهم نظری به جای این که از مشاهده واقعیت‌ها به صورت عالمانه،